

ادامه از صفحه ۹

حمیدرضا جلابی‌پور؛ آره ۲+۶ که گفتی، همه‌اش جنگ هم نبود. یک بخش‌هایی نه جنگ و نه صلح بود و یک بخش‌هایی هم مثل کربلای پنج، یعنی نبرد آدم و خون بود یا مین. بنابراین من فکر کنم خود حضرت امام خوب موضوع را فهمیده بود. گفته بود اگر کاری می‌خواهید بکنید، موقعش بعد از آزادی خرم‌شهر است. ولی در آن فضای ایدئولوژیک می‌گفتند خیر؛ و از این نظر آقای هاشمی در آن مقطع خیلی آدم مهمی بود. چون جنگ را تمام کرد. چون من یادم هست وقتی که قطع‌نامه ۵۹۸ پذیرفته شد، به بچه‌های ایدئولوژیک جبهه خیلی برخورد بود و دوست نداشتند جنگ این‌طور تمام شود. ولی امام با آقای هاشمی کار درخشانی کردند؛ چه‌بسا اگر آتش‌بس را نمی‌پذیرفتند استان‌های غربی ما با بحران اساسی روبه‌رو می‌شد.

نخست‌وزیر زمان جنگ شده بود فرمانده پشتیبانی. به استاندارد ما آن‌موقع ۵۰ میلیون با یکصد پول داده بود که این استاندارد ما می‌آمد در خط فرمانده‌ها را تشویق می‌کرد.

وقتی که امام خمینی قطع‌نامه را پذیرفت، دویاره صدام با مناقین همان عملیات فروغ جاویدان را که انجام دادند، دویاره یک حمله کردند. آن‌موقع ما با استاندارد می‌رقیم و بچه‌ها را در سنکر تشویق می‌کردیم. بنابراین خیلی آقای هاشمی به نظر من کار خوبی کرد و بالاخره جنگ را تمام کرد. و به‌نظر سقوط صدام با پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ از سوی ایران شروع شد.

اشکان خیل‌نژاد؛ این ایده به‌هرحال دو سال دفاع، شش‌ش سال جنگ، باز همان مواجهه واقع‌گرایانه است. ما که فقط هشت سال دفاع نداشتیم.

حمیدرضا جلابی‌پور؛ چیزی چیزی بود که کمتر در پیچپچه‌ها بود. اول انقلاب یک سبزی بدی را افتاد بین تخصص و تعهد. درصورتی‌که هر سازمانی و هر حرکت اجتماعی هم به تعهد احتیاج دارد و هم به تخصص. آن‌وقت یادم هست در جبهه‌ها از یک جایی به بعد اصلا تخصص دیگر رفت کنار. این آخر‌ها بود که جناب محسن رضایی آمد و کفت ما فلان مقدار تانک و هواپیما می‌خواهیم و بحث حساب و کتاب تخصص مطرح شد. بنابراین آن سبزی‌روانر تک‌تخصص و تعهد در جبهه هم به ما ضربه زد. چه‌بسا اگر تخصص ضربه نخورده بود، زودتر جنگ تمام می‌شد.

محمدحسینی در این اجرا ترسیم می‌شود یک موقعیت بی‌طرفانه و به قول شما رویکردی واقع‌گرایانه به جنگ است. می‌خواهم بدانم این رویکرد **چقدر قابل تعمیم به جهان امروز و نه فقط ایران امروز، هست؟**

حمیدرضا جلابی‌پور؛ جنگ شده از یک طرف باید دفاع کنی از کشور از یک طرف جنگ ویرانگر است. کسی آن‌موقع جنگ را مسخره نمی‌کرد. البته آن جریان ایدئولوژیک بعدا خیلی جنگ را فرازمینی کرد.

اشکان خیل‌نژاد؛ آتش جنگ می‌شد خاموش شود. می‌دانید کمدی علناینش بالاتر از ترازوی آتش جنگ، در پایان نمایش، با کمدی نشان داده می‌شود که آتش جنگ به‌راحتی خاموش می‌شود.

حمیدرضا جلابی‌پور؛ بالاخره به‌طورکلی که نگاه می‌کنی، در این جنگ ما از این کشور دفاع کردیم. جلا می‌شد بهتر دفاع کنی. می‌شد کمتر هزینه بدهی. اتفاقا تاتار شما جنگ را تمسخر نکرده؛ نقد می‌کند.

فکرمی‌کنید چقدر چنین اثری می‌تواند در جهان امروز تأثیرگذار باشد؛ یعنی در ترویج یک مدل صلح‌طلبانه و ضد جنگ؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ جنگی که ما کردیم، بالاخره اثرات خودش را گذاشته؛ ابعاد منفی و مثبت داشته. بخشی از آن نیرویی که جنگید، که بالاخره طبلکارا است و ممکن است است تا وقتی زنده باشند، این طبلکاری ادامه داشته باشد. این هم درست مثل همان سبزی تخصص و تعهد، ما خوب توانستیم مدیریتش کنیم. چون می‌دانید، بعضی‌ها اصلا چیز آن اینازگرا هم نبودند ولی مدعی هستند. ولی ما درس‌های بزرگی گرفتیم و آن همان «ضرورت دفاع ملی» بود. بنابراین الان درست‌است که ما در قضیه استراتژی هسته‌ای اختلاف‌نظر داریم، ولی در استراتژی دفاعی و موشکی، بالاخره تجربه جنگ بود که این‌جوری ایران پیش رفته؛ هواپیما نمی‌تواند بگیرد، ولی تسلیحات دفاعی درست کرده بالاخره ایران یک چیزی هست که جیغ راست افراطی در آمریکا، اسرائیل و عربستان را درآوردده است. اینها به خاطر تجربه جنگ است. آن نسل دیده موشک می‌خواستند. دنیا به او نمی‌داده است. بهترین بحث را آقای ایدین کرد به زبان انگلیسی که می‌گوید من می‌رقم گدا می‌کردم برای حفظ کشورم و کشورها به من محل نمی‌گذاشتند و ما خودمان توان موشکی خود را افزایش دادیم.

یعنی درس تاریخی‌ای که باید از جنگ می‌گرفیم را گرفتیم؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ بله. کاملاً. من فکر می‌کنم آن کسانی هم که پخته هستند و مخالف ایران هستند، خوب می‌فهمند که با این مملکت نباید شوخی کرد. درست است ایران خیلی ضربه خورده، ولی دوتا تجربه مهم دارد؛ یکی انقلاب کرده، یکی جنگ کرده است. چون یک بار انقلاب کرده و مردم دیگر دنبال انقلاب نمی‌روند و سال ۹۲ می‌آیند آن‌گونه عمل می‌کنند.

یعنی شما می‌گویید آن گام‌های جمعی منجر به چنین رفتاری می‌شود؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ بله. این یک تجربه جمعی است. عین همین ماجرا را ما در تجربه جمعی جنگ داریم. بعد هم تجربه جنگ را شوخی نگریه‌د. من فکر می‌کنم از خود، جنگ منتهی نیست. می‌دانید چرا؟ چون انقلاب یک حرکتی بود یک‌ساله، بخشی از جامعه در شهرهای بزرگ درگیرش شدند. بعد هم که خب پیروز شد و سوارش شدند، ولی جنگ هشت سال تقریبا تمام ملت ایران درگیرش بودند، همه استان‌ها، همه شهرها، همه روستاها و همه خانواده‌ها؛ یعنی یک فرایند خیلی وسیع مردمی بود. به نظر من هنوز قبلمی‌راجح‌به‌جنگ که این نکته را نشان بدهد ساخته نشده است.

اشکان خیل‌نژاد؛ به نظر من مهم اثر جمعی در جنگ در این چند سال در تاتار و سینما، بخشی‌اش مدیون آقای علیرضا نادری است؛ یکی اینکه در خود جنگ بوده، دوم اینکه مسئله‌اش جنگ بوده است.

در ادبیات هم واقعا به‌نظم آقای احمد غلامی خیلی خوب و دقیق به جنگ پرداخته است. همیشه تصویری که او دارد از جنگ ارائه می‌دهد، دقیقا همان جوهری است که هیچ‌کس نمی‌بیند. یعنی آن کسی که در جبهه بوده، لزوماً فرشته نبوده و گام‌های کارلغ هم می‌کرده است.

اشکان خیل‌نژاد؛ بله واقعیت جنگ مثل زندگی روزمره است. فرمانده هم نیم‌ساعت، یک ساعت حواستش به رزمنده‌هاست، بعد از آن زندگی روزمره جریان دارد. وقتی از رأس هرم می‌آیی پایین همه‌جور اتفاقی می‌بینی، چون در رأس هرم یک آدمی است که قرار است منزه و پاک باشد.

ما تا‌نوجه به اینکه جنگ است حتی نیروهای مخالف را متحد می‌کند؛ کم‌اینکه در خارج از ایران، ما را دشمن مشترک دانستند و خیلی‌ها بر سر شکست ما دوستی کردند. چرا داخل ایران براساس نمایشی که ما از اشکان خیل‌نژاد می‌بینیم و علیرضا نادری نوشته، پشت جبهه به قول شما آن پیچپچه‌ها، درگیر می‌ها، اختلاف‌نظر، دسته‌بندی‌ها و خط‌کشی‌ها همیشه وجود دارد؟ یعنی جراد دشمن مشترک در جنگ ایران و عراق منجر نشده به اینکه آدم‌ها بگذرند؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ بی‌چ‌بج بود، نه اینکه جبهه‌بندی حاد.

سال‌های اول جنگ که خط‌کشی‌هایی بود، یعنی هم‌زمان با جنگ درگیری داخلی هم داشتیم.

اشکان خیل‌نژاد؛ به‌هرحال این واقعیت است، ما موقع جنگ تسویه‌حساب داخلی‌مان را هم می‌کردیم.

حمیدرضا جلابی‌پور؛ بله؛ در دوران جنگ یک جریان سیاسی روحانیون - روحانیون با دشمن مشترک دانستند و جبهه‌بندی سیاسی فعلی یعنی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان. الان جبهه‌بندی خیلی متمایزتر است.

پرونده تئاتر

به امید پیروزی واقعی، نه در جنگ که بر جنگ*



امیر احمد قره‌زویی و نوید محمدزاد. در «پیچپچه‌های پشت خط نبرد»، عکس: انصاری نقابت

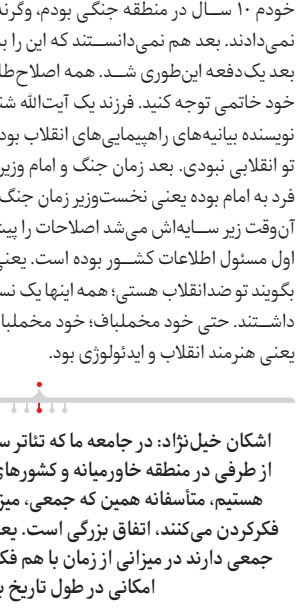
آن‌موقع همه ذیل سایه نظام و امت همیشه‌درصحنه بودند. در سال ۶۰ چالش مسلحانه بود، ولی دیگر از بعد آنکه موسوی نخست‌وزیر شد و مجاهدین خلق مسلح را در تهران جمع کردند، ما رفیقم در یک دوره هشت‌ساله پیکار چکی، کسانی هم که دگردانیش بودند، یا رفتند یا به حاشیه رفتند یا با آنها برخورد کرد.

در فضای جنگ هم راحت می‌شد این کنترل انجام شود.

بعد از دوره جنگ و سازندگی، به دوره اصلاحات می‌رسیم. شما درواقع فکر می‌کنید که جقدر تجربه جنگ و هشت سال بعهدش منجر به این می‌شود که مردم در آن فضا فاصله می‌گیرند و به سمت دوران اصلاحات حرکت می‌کنند؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ اتفاقی که می‌افتد این است. انقلاب که شد، مردم مطالبات داشتند که جنگ شد و جای پیگیری مطالبات نبود و مردم از کشور دفاع کردند؛ بیکار نبودند. جنگ دفاع از کشور، دفاع از خانه؛ تا جنگ تمام شد، با پرجمداری آقای هاشمی به‌دستی‌رفته شد که کشور در اثر جنگ آسیب دیده؛ مردم بیایم بازسازی‌اش کنیم؛ بیشتر مطالبات اقتصادی بود. ولی دوره بعد از هاشمی واقعا مطالبات سیاسی انقلاب مطرح شد، توسعه سیاسی مطرح شد. بنابراین این‌بار در دوره اصلاحات، اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهان از درون وفاداران به انقلاب و رزمندگان برآمدند. مثلا چرا من توانستم امتیاز روزنامه تأثیرگذار جامعه را در دوره اصلاحات بگیرم، چون سه‌تا از برادرهای من شهید شده بودند، خودم ۱۰ سال در منطقه جنگی بودم، وگرنه به یک آدم معمولی که مجوز نمی‌دادند. بعد هم نمی‌دانستند که این را به من بدهند، این‌طوری می‌شود، بعد یک‌دفعه این‌طوری شد. همه اصلاح‌طلبان همین‌طوری بودند. شما به خود خاتمی توجه کنید. فرزند یک آیت‌الله شناخته‌شده و نزدیک به امام بود، او نویسنده بیابنه‌های راهپیمایی‌های انقلاب بود، یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید تو انقلابی نبودی. بعد زمان جنگ و امام وزیر ارشاد بوده، همکار نزدیک‌ترت بود، فرد به امام بوده یعنی نخست‌وزیر زمان جنگ. اینها همه پشتوانه مهمی است؛ آن‌وقت زیر سایه‌اش می‌شد اصلاحات را پیش برد. همین حجاریان، سال‌های اول مسئول اطلاعات کشور بوده است. یعنی شما بین دیگر نمی‌توانند به او بگویند تو ضدانقلاب هستی؛ همه اینها یک نسبتی با انقلاب، ایناگروری، جبهه و... داشتند. حتی خود مخململیاف؛ خود مخململیاف حصار در حصار را درست کرد.

یعنی هنرمند انقلاب و ایدئولوژی بود.



اشکان خیل‌نژاد؛ در جامعه ما که تئاتر سابقه خیلی طولانی‌ای ندارد،

از طرفی در منطقه خاورمیانه و کشورهای اطراف اتفاقا صاحب تئاتر هستیم، متأسفانه همین که جمعی، میزانی از زمان با هم شروع به فکرکردن می‌کنند، اتفاق بزرگی است. یعنی تأثیر مهم آن این است که جمعی دارند در میزانی از زمان با هم فکر می‌کنند. کجای ایران چنین امکانی در طول تاریخ بوده است؟

علیرضا جلابی‌پور؛

حمیدرضا جلابی‌پور؛ نمی‌شود کفت محافظه‌کاری، اولاً اینکه جوان بودند، ولی همان موقع هم کارهای درخشانی می‌کردند. آقای حجاریان چه‌کار کرد؟ وقتی اطلاعات از سپاه جدا شد، وزارت‌خانه‌اش کرد. تکفت بروذ زیر نظر امام، یعنی حجاریان می‌فهمیده، ولی خب سن‌سوالش جوان بود.

اتفاق دیگری که افتاد، به‌تدریج به‌جای چپ خط اسام محافظه‌کاران یا اصولگرایان با راست تندرو تقویت شد. خیلی هم رخداد بزرگی است.

شما صحبتی کردید که جنگ موقع دفاع بود، بعهدش موقع سازندگی و بعهدش موقع طرح مطالبات. اساسا رخدادهایی مثل جنگ یا انقلاب، چقدر به توسعه سیاسی آسیب می‌زند یا به توسعه سیاسی کمک می‌کند؟ یعنی پس از عبور از جنگ، ما توسعه سیاسی داریم یا نداریم؟

حمیدرضا جلابی‌پور؛ در جنگ هم درست همین‌طور. از یک نظر جنگ، فکر کنم دارد به دموکراسی ما در بلندمدت کمک می‌کند، می‌دانی چرا؟ چون ایران تجربه جنگ دارد و می‌تواند کشور را امن کند و امنیت شرط لازم دموکراسی است (البته که شرط کافی نیست). یعنی از درون ناامنی، دموکراسی درنمی‌آید، اصلاحات درنمی‌آید. بنابراین این خیلی مهم است. ۲۰ سال است در ایران بحث اصلاحات است، خوشبختانه ناامنی نشده است، شما نگاه کنید، همین کارها که شما می‌کنید یعنی نمایشی که هزاران نفر آن را می‌بینند، در چه شرایطی فراهم است؛ اگر فکر شود ساعت هشت شب آژیر بکشند، چه کسی می‌تواند برود تئاتر

در بوته نقد

رمضان هزارو سیصدو شصت‌ویک‌بود



امیرمحمدحسین خدایی

علیرضا نادری در «پیچپچه‌های پشت خط نبرد» روایتگر آن دوران پس‌انقلابی است که جنگ مناسبات مردمانش را دگرگون کرده است؛ مردمانی که بنابر ضرورت، وظیفه و هر چیز دیگری به جبهه‌ها اعزام شده‌اند تا مقابل دشمن مشترک جامه رزم بر تن کنند. برای جامعه انقلابی و درگیر تضادهای طبقاتی و قومیتی دهه ۶۰، ماشین جنگی عراق با آن میزبان از آماذگی و تجهیزات، عامل مهمی است برای وحدت و دل‌پستن به هویت جمعی تحت نام ایرانی‌بودن. نادری روایت خود را معطوف کرده به رمضان ۱۳۶۱ و محل استقرار یک دسته پیاده را هم در جبهه ترسیم کرده است. سربازان و درجه‌دارانی که

را ببیند، یا اگر تاتار را هم ببیند، به چه دردی می‌خورد یا آن اضطراب؟ بنابراین من فوق‌العاده معتقد به امنیت، دموکراسی و اصلاحات پایه‌ای‌ها هم هستم. بنابراین با اینهایی که می‌خواهند براندازی کنند تا دموکراسی حاصل شود، مخالف هستم. آن‌وقت یک پیروید نامعلوم ۱۰ساله، ۲۰ساله بی‌ولتی و ناامنی مثل افغانستان پیش می‌آید که همه‌چیز را خراب می‌کند. در ناامنی اقتدارگرایی می‌شود، فرقی هم نمی‌کند اقتدارگرایی چپ باشد یا راست باشد. بنابراین با این امنیت است که تکرر که لازمه دموکراسی است پذیرفته می‌شود. به نظر من خیلی مهم است و من معتقدم رابطه مستقیمی است بین دولت قوی (منظورم دولتی است که بتواند امنیت همین مردم کوچه و بازار را برقرار کند و کرسنگی در کشور اتفاق نیفتد) و دموکراسی، امنیت پیش‌زمینه دموکراسی، اصلاحات و امکان پدیدارشدن ساخت تازه‌ای و اینهاست و جنگ ما الان به تقویت ساختارهای امنیتی کشور کمک کرده است. **آقای خیل‌نژاد شما موععی که با سرنوشته نسل حاضر در جنگ مواجه شدید و سال ۹۰ که می‌خواستید این نمایش را کارگردانی کنید، و در اجرای همین امسال، چقدر اساسا برای خودتان رویکرد جامعه‌شناختی مطرح بود؟ یعنی افزون بر آن چیزی که متن به شما می‌داد، چقدر در پی مطالعه و بازنمایی جامعه‌ای بودید که خودتان هم درکش نکرده بودید و تجربه زیست خودتان هم نبود؟**

اشکان خیل‌نژاد؛ به‌نظم هم در متن و هم در اتفاقاتی پیرامون متن، تزییق یک نوع جسارت به ما صورت می‌گرفت، چه بابت حقیقت‌گویی یا واقع‌گویی و چه حتی پس از آن، تحمل این وضعیت، باعث می‌شد که این متن حداقل برای گروه ما خیلی متن ویژه‌ای محسوب شود؛ یعنی این متنی است که دارد برخلاف جریان راجح‌به مسائلی صحبت می‌کند و پای این مسائل هم ایستادیم؛ فقط کلمه نیست، تکست نیست، فقط تئوری نیست. چیزی است که وقتی در دهه ۷۰ آن را اجرا رفت‌اند، مورد برخورد واقع شده‌اند. این‌خودش یک رفتار کنش‌مند است. فکر کنم مهم‌ترین چیزی که در آن سال‌ها برای ما دستاورد داشت، این میزان از جسارتی بود که متن به ما تزییق می‌کرد، میزانی که به‌عنوان هنرمند بحث سیاست و هنر پیش می‌آید که درواقع هنرمند در فضای ایدئولوژیک جامعه ما در نسبت با سیاست چه انتخاب یا مسیری را در پی و پیش دارد؟ و می‌گویم علیرضا نادری به‌عنوان یک نمونه، این دستاورد و این آموزه را برای ما داشت که می‌شود پای نگاه درست جامعه‌شناختی ایستاد، و نکته اصولی‌این‌ها در سال ۹۶ وقتی «پیچپچه‌های خط نبرد» اجرا می‌شود، نزدیک ۲۴، ۲۳ هزار نفر می‌آیند این تئاتر را می‌بینند، درصورتی‌که آن زمان نشد ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفر پیچپچه‌های این آدم‌ها را بشنوند.

حمیدرضا جلابی‌پور؛ نظر شما چه بود اگر این تئاتر مثلا در تالار وحدت اجرا می‌شد؟

اشکان خیل‌نژاد؛ از لحاظ شکل اجرایی، نمایشی است که باید در یک بلک‌باکس اجرا شود؛ یعنی ابعادش شاید به کیفیت اجرا و فاصله ما با بازیگر آسیب‌پذیرند، ولی مسا به‌رحال روزهایی که دو اجرا می‌رقیم، به اندازه تالار وحدت صاحب مخاطب بودیم. البته فکر می‌کنم این آن نکته‌ای است که علیرضا نادری می‌تواند بگیرد بعد از مثلا ۷۴ تا ۹۶. بعد از ۲۲ سال راجح به پیچپچه‌های خاموشی صحبت کرده و الان دارد با استقبال شنیده می‌شود. البته این را بگویم که هنرمند ناگزیر از جامعه مدنی ایران جلوتر است، این خیلی واژه نقشی است، هنرمند‌ها اصولا باید در بین مردم و با مردم باشند، چون آن‌وقت تفکرها ناگوار را پیدا می‌کند که این نقش ویژه‌ای نیست برای هنرمند، در هیچ کجای دنیا، هنرمند باید یک کجای دیگر را نگاه کند، نه اینکه جلوتر را نگاه کند. وقتی ما می‌بینیم یک هنرمند در یک سال یک فکری می‌کند و الان مورد اقبال است، وقتی برمی‌گردیم، آن حواشی را زده کنار، با خود ماجرا روبه‌رو شده، چون علائیت داشتند و در علائیتش آگاهی داشته و آگاهی‌اش الان دارد پذیرفته می‌شود. سال ۷۴ نمی‌شود، سال ۸۱ و ۹۶ سال دارد شکفته می‌شود. تلخ است، ولی باز قابل تقدیر است.

در یک نگاه تاریخی به دوره معاصر ما، در نهایت نقش تئاتر را در کنش‌مندنش‌آرا و افکار جامعه‌چطور می‌بینید؟

اشکان خیل‌نژاد؛ در جامعه ما که تئاتر سابقه خیلی طولانی‌ای ندارد، از طرفی در منطقه خاورمیانه و به نسبت کشورهای اطراف اتفاقا صاحب تئاتر هستیم، متأسفانه همین که جمعی، میزانی از زمان با هم شروع به فکرکردن می‌کنند، اتفاق بزرگی است. یعنی تأثیر مهم آن این است که جمعی دارند در میزانی از زمان با هم فکر می‌کنند. کجای ایران چنین امکانی در طول تاریخ بوده است؟ وقتی راجح‌به انگلیس یا فرانسه صحبت می‌کنیم، شاید آنها سابقه چندصدساله دارند و از امکانات ابتدایی تئاتر که یک امکان ابتدایی‌اش همین بود، عبور کرده‌اند و به مسائل لائق‌تری می‌رسند. مثلا هم‌هم است یک تئاتر تغییر اجتماعی-سیاسی به وجود آورد، گام‌های تقویف یک تئاتر، حتی مرکزگریزی تئاتر، یک‌دفعه از مرکز می‌رود به سمت جایی دوتر، کاری که می‌کند و اینها خودش اتفاق‌های سیاسی-اجتماعی است و قطعا ارتباطی هم بین حوزه نظری و تئاتر وجود دارد، در وهله بعدی ادبیات و شعر و در وهله آخر سینمایی.

حمیدرضا جلابی‌پور؛ من یک مثال می‌زنم؛ شما فکر کنید می‌خواهید نوشیدنی‌ای را شیرین کنید. معمولا با شکر شیرین می‌کنند. تئاتر در بحث غنی‌کردن و شیرین‌کردن هنر مثل شکر نیست، مثل عسل است. یعنی هم آدم‌هایی که کار می‌کنند و هم آنهایی که می‌آیند و می‌بینند؛ درست مثل عسل و شکر، هر دو شیرین است، ولی این یک چیز دیگر است و واقعا لازم است برای یک کشور. ولی ممکن است تئاتر روی ۸۰ میلیون نفر اثر نگذارد ولی باور کنید برای ۸۰ هزار نفر هم ارزش است، اگر این اتفاق بیفتد. حالا اگر روی هشت میلیون اتفاق بیفتد که خیلی عالی است. یعنی منظورم کل تیمی است که تولید می‌کند و تیمی که مصرف می‌کند؛ هر دو، درست مثل قند عسل و شکر است.

«سطری از زنده‌باد قیصر امیر پور

روی صحنه آبی
نگاهی به تئاتر دفاع مقدس به بهانه اکران ۲ نمایش سیطره‌گفتمان رسمی و محجوریت
علی ورامینی
جنگ پدیده زیبایی نیست، همان‌طور که مقدس هم نیست. اما تا بوده وجودش بر سر بشر بوده. تأثیر جنگ بر هنر هم قدمتی هم‌پای همان تاریخ جنگ دارد. طبیعی است. بشر نمی‌تواند از آن چیزی که خودش و اجدادش دانما و همیشه با آن درگیر بوده‌اند ی‌کند و رها کند. بسیاری از هنرمندان سعی کرده‌اند این پدیده نازبنا را در بستری زیباشناسانه بازنمایی کنند. تا زشتی و زمخنی آن بیشتر به جان بنشیند. تا شاید جنگی کم شود که کم نشد. اما مگر نه اینکه «به راه بادی‌رفتن به از نشتن باطل»؟
ما هم کم جنگ نداشته‌ایم در طول تاریخ دور و درازمان. آخرین آن خیلی دور نیست. نامش را «دفاع مقدس» گذاشته‌اند. چه نام پرسممایی. خود انتخاب این نام اثری هنری است. آنچه مقدس نام گرفته «دفاع» است و نه «جنگ». تلبسور این «دفاع مقدس» و بازنمایی آن در هنر هنرمندان معاصر اما آن‌گونه نبوده که امروز بتوان از آن دفاع سفت و سختی کرد. در حوزه تجسمی که تنها بسنده کردیم به نقاشی‌های سفارشی‌ای که روی در و دیوار شهر از سر رفع تکلیفی نقش بستند و در حوزه موسیقی هم به تعداد انگشتان یک دست نمی‌توان از آثار فاخری نام برد. ژانر جنگ در سینما فرازونشیب زیادی داشت که صحبت مفصل آن در اینجا نمی‌گنجد. فقط به همین اشاره کنم که سؤال «تا کی باید فیلم جنگی ساخت و دید؟» تقریبا دیگر به یک کلیشه تبدیل شده و لقلقه زبان بسیاری از مردم است. این در حالی است که در دیگر کشورها یکی از جدی‌ترین ژانرها و موردتوجه‌ترین آنها همین سینمای جنگ است؛ جنگ‌هایی که بسیار دورتر از دفاع مقدس ما بوده‌اند. پس اشکال تا موضوع نیست. تا نوع بیان آن است. اما درباره تاتر که مورد بحث این یادداشت است، سخنی چند پیرامون دو نمایشی که اخیرا روی صحنه رفتند، می‌تواند به حدی گویای وضعیت تئاتر بازنمایی دفاع مقدس در تئاتر باشد. یکی از این نمایش‌ها «هفت عصر هفتم پایه»، به کارگردانی ایوب آقاخانی بود؛ تاتری درباره شهید محمد محمد آرا. نمایش که با بازی بسیار بد لیا بلوکات شروع می‌شود از همان ابتدای کار سیطره خوانش‌های کلیشه‌ای بر متن و اجرای آن کاملا هویدا می‌شود. مؤلف اثر چیز مزایا از رادیونمایش برای مخاطب ندارد. شهید جهان‌آرا همان اسطوره فرانسسانی است که از زبان یکی از مریدانش (با بازی رحیم نوروزی) در صد دقیقه بازگو می‌شود. نه دکوپاژ در خدمت متن و اجراست، نه شخصیت‌پردازی‌ای صورت گرفته و نه روابط که اساس داستان است، شکل گرفته. مخاطبی که از اجرای این نمایش بیرون می‌آید هیچ چیزی اضافه بر آن چیزهایی که تا به‌حال از سداوسیمیا شنیده است یا خود به خانه نخواهد برد.
«پیچپچه‌های پشت خط نبرد» دیگر نمایشی بود که ما بموضوع دفاع مقدس، با متنی از علیرضا نادری» و کارگردانی «اشکان خیل‌نژاد» در همان روزها روی صحنه بود. نمایش «پیچپچه‌های پشت خط نبرد» که به واسطه دراختیارداشتن نوید محمدزاده توانسته بود اقبال مخاطبان بسیاری را هم جلب کند؛ تماشاگر را هم ناامید نمی‌کرد. «پیچپچه‌های…» داستان چند سرباز وظیفه‌ای است که دوران خدمت سربازی‌شان را می‌گذرانند؛ دورانی که از بخت بدشان با حمله عراق و هم‌بیمانانش به کشورمان هم‌زمان شهید است و آنها به حکم وظیفه می‌بایست که در جبهه نبرد خود بمانند؛ جوان‌هایی که بازتاب جامعه ایران پس‌انقلاب و دهه ۶۰ هستند؛ همان مذهبی‌ها، چپ‌ها، بچه‌های جنوب‌شهر و اقلیت‌های دینی‌ای که با هم برای فردایی بهتر انقلاب کردند. حال دور هم جمع شده‌اند که این بار با تهدید بیرونی بجنکند. همه آنها آدم‌هایی هستند مثل تمام افرادی که در طول زندگی با آنها مواجه شدیم. عقیده‌های مختلف دارند و تو سرولکده هم می‌زنند سر این عقاید. آنها مثل من و شما از صدای پرتاب‌بند خورده‌سنگ‌هایی که سکوت وحشتناک آتش‌بس موقت را می‌کشند. می‌ترسند. آنها دست به هرکاری می‌زنند تا کلمات سهمگین پشت خط نبرد را بشکنند. داستان پیچپچه‌های… داستان همان انسان‌های پوست، گوشت و استخوان‌داری است که درد و رنج می‌برند که از جنگ فراری‌اند اما می‌دانند ناچار به ماندن در خط نبرد هستند که باید بمانند و دفاع کنند به هر ضرب و زوری شده. داستان همان عکس‌های سیطره جمعی است که سر آخر یکی از آن جمع ماند و سایر ماندن را به‌تتهایی به دوش کشید. پیچپچه‌های… با همه ضعف‌ها و قوت‌هایش از آن‌رو مورد اقبال قرار می‌گیرد که خوانشی نو و غیررسمی پیش‌روی مخاطب ارائه می‌کند؛ خوانشی که سعی می‌کند مبتنی بر واقعیت‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی باشد. مخاطب در این نمایش بازتابی از انسان‌هایی مانند خود را در وضعیت ناخوشایند جنگ می‌بیند و ازاین‌رو می‌تواند با داستان هم‌دلی شود و ته آن دست خالی بازنگردد. اگر کارهایی مانند این اثر که گفتمان رسمی از جنگ را نمایندگی نمی‌کنند اجازه بروز و ظهور پیدا کنند، تئاتر دفاع مقدس هم از محجوریت بیرون خواهد آمد و به سوزه‌ای جذاب برای مؤلف-مخاطب تبدیل خواهد شد.
پذیرش یا عدم پذیرش و کارکرد خوانش‌ها فقط با اجازه‌دادن به بیان گفتمان‌های مختلف است که می‌تواند در بوته محک قرار بگیرد. سیطره یک گفتمان از جنگ و بازنمایی آن در تئاتر یا هر هنر دیگری کارکردی جز مخاطب و اینکه مسئله مهم و بنیادینی مانند جنگ را به مسئله‌ای دم‌دستی و حلدشه تبدیل کند، ندارد.

ادامه از صفحه ۹

گفت‌وگوبه جای جنگ

نمایش پیچپچه‌ها را نسل قدیم و جدید باید ببینند و قضاوت‌ها و پاسخ‌هایشان را دوباره مرور کنند. نسل امروز از جنگ هیچ تجربه‌ای ندارد و نمایش نژاد آنها را به نقد گذشته نمی‌نشانند. زیروست سیاست ایران، اتفاقات شگرفی در جریان است و سیاستمداران کمتر متوجه آن هستند و بخشی دیگر اصلا آن را نمی‌بینند. پایان سیاست‌ورزی، آغاز جنگ است و رسالت سیاستمدار ممانعت از جنگ از طریق گفت‌وگوست. آدم‌های عادی پشت خط نبرد، همه در انتظار پایان جنگ و آغاز صلح و آشتی‌اند.

«نمایند اصلاح‌طلب مجلس ششم